

تفویض کند و حضرت قبول نکرده تمکین نمود این تفصیل را که برای شخص اسپانیولی حکایت کردند گفت محققاً مملکت ما را با و نشان نداده بود و الا حتماً قبول مینمود .

یکی را می بینیم که بحسب و نسب خود مغرور شده دیگری اخلاق و آب و هوا یا قوانین مملکتی خویش را از دیگران بالاتر دانسته و دیگری به شجاعت یکی از اجداد یا از هموطنان خود بلکه گاهی بشجاعت يك شخصى که هیچ با و بوطن او ربط ندارد افتخار نموده مصریها خود را قدیمی ترین ساکنین دنیا فرض میکنند در صورتیکه یکی از طوایف وحشی ینگی دنیا بماء اعتنائی ندارند زیرا میگویند ماقبل از خاقت ماه در دنیا زندگی نموده و از ملل قدیمه و جدیده بسیاری هستند که خود را بلا فاصله از نژاد خدا ها میدانند .

خیالی غریب است غرور که مبنای آن بر جهل است چرا در دوره تمدن میبایستی ظاهر شده پس معلوم میشود این تمدن صرف تمدن طبیعی بوده و در تمدن اخلاقی هیچ قدمی پیش گذارده نشده است . غرور ممکن است بچگونگی مبدل گشته و در طب عنوان مخصوصی داشته ولی از خوشبختی تمام پیشنهادهای طبی حتمی الاجراء نبوده و الا میبایستی اغراب اشخاص و ملل را بجانب دارالمجانین بکشانند . مینویسند حمل ناپذیر ترین اقسام غرور ها غرور چیز دانی است ولی در صورتیکه غرور را با حماقت مرادف بدانیم بخوبی میتوان از خشونت آن چندان نألمی بخود راه نداده معذک میدانیم نادان فروتن یا جاهل محجوب بمراتب محبوبتر از عالم مغرور و بهتر از دانشمند نا هموار است .

(۱۳۰) بازگشتگان عالم دیگر

از بازیهای خنده داری است که یکی از مجالس سازان معروف لاطینی آنرا ساخته و دو بیست سال قبل از میلاد مسیح یعنی بیشتر از بیست و یک قرن یا دو هزار و صد سال قبل از این آنرا در تماشاخانه های رم بمعرض نمایش در آورده اند :

جوان عیاشی در غیاب پدر خود که بسفر رفته بود بارفقای خویشتن ولخرجیها کرده و دارائی خود را تمام نموده از همسایه رو برو که پیر هردی است صرفه جو و ریا خوار مبلغ خطیری وام گرفته و کنیزکی صاحبجمال خریده هیچ در فکر آتیه و در اندیشه روز بد نبوده روز و شب با همکشان مشغول عیش و عشرت است .

نوگری یعنی فی الحقیقه غلامی در آن خانه هست که از حقه باز های نمره اول محسوب شده غلام طرار آقای جوان را از این رفتار منع نکرده و بالعکس چون فایده و صرفه خود را درین قبیل پیش آمد هامی بیند دائماً آقا کوچک را بادامه خوشگذرانی دعوت کرده و خود اسباب کار را از همه حیث فراهم میآورد .

دفعه آقا بزرگ از سفر بیخبر برگشته پسر میگویند پدر از کشتی در بندر پیاده شده و هم اکنون بجانب خانه رهسپار است .

مدعوین بخیال فرار افتاده ولی غلام ایشان را اطمینان داده و بجای خود نشانده میگوید کاری خواهم کرد که آقا بزرگ باین خانه نیامده و اسباب نقض عیش شما فراهم نشود مشروط بر آنکه آقا کوچک با رفته در را بروی خود بسته و مانند سابق بلا اقع مشغول باده پیمائی و بکوب بکوب باشند .

آن غلام خود از خانه بیرون رفت و در معبر آقا ایستاد . وقتی که آقا چشمش باو افتاد بسلامت باز آمدن خویش تهنیت گفته و خطر های دریا را بیاد آورده شکر کفمان بجانب خانه رو آور شد . ولی غلام او را نگاهداشته میگوید ورود باین خانه که در آن راز تو بسته اند و مدتی است ما آنجا را ترك گفته ایم خالی از خطر نبوده زیرا چندی است ارواح مردگان باین محل آمد و شد نموده از قرار معلوم در سنوات عنیقه میت یا مقتولای را بدون اجرای تشریفات معمولی و مراسم لازمه در یکی از نقاط زمین این خانه بخاک سپرده روح آن مرده یا ارواح دیگری که عبور از رودخانه جهنم برای ایشان نامقدور است در این خانه اجماع کرده و عرصه را بر زنده ها تنگ نموده چنان غوغا و هیاهوتی بر پا میکنند و چنان عربده ها کشیده بکوب بکوبی راه میاندازند که زهره انسان را ترکانیده مدتی است آقا كوچك ازینجا نقل مکان کرده و بعمارت رو برو رفته دیگر باین خانه قدم نمیگذارد . از شدت وحشت خون در رگهای آقا بزرگ فشرده و آب در دهانش خشک شده میگوید خانه رو برو که مال آن پیر مرد همسایه بر پول ما بود ؟ میگوید بلی ولی کار آن همسایه خراب روز کارش تباه شد آقا كوچك خانه او را بشمن بخش قباله نمود و میتوانم باجرات عرض کنم که این عمارت در حقیقت برای ما مفت تمام شده است .

پدر از معامله پسر خشنود گشته میگوید کیجاست آن فرزند دلپسند که مانندجان شیرین در آغوشش گرفته بوسه ها بسرو صورتش بزدم . در این اثنا شخص همسایه بایشان بر خورد قبل از خوش آمد گفتن مطالبه پول خود را نموده غلام باقا میگوید پول خانه را میبخواند

و همسایه را کنار کشیده آهسته باو میگوبد آقای من که از سفر برگشته در مشاعرش اختلال عارض گشته و خیال میکند که خانه شمارا خریده در هنگام صحبت ملتفت باشید که با بیچاره دیوانه حرف همیز نید . صحبت آن دو پیر مرد و سوء تفهّماتی که در این میانه واقع میگردد یکی از قشنگترین پرده های این بازی خنده دار را تشکیل داده بالاخره کنیزك صاحب جمال بمیان افتاده و کار را اصلاح مینماید یعنی تفصیل باز گشتگان عالم دیگر را پدیر شوهر خود بروز میدهد مشروط بر آنکه اونیز قهر و غضب خود را در مورد جوانان کنار گذارده پدیر شوهر نیز قول ببخشیدن گناهان میدهد مشروط بر آنکه بدفینه او که از قدیم الایام در آن خانه داشت دستبردی نزده باشند . از خوشبختی آن دفینه هیچ دست نخورده یعنی چون بوجود آن پی نبرده بودند سالم باقی مانده همگی راضی و خوشنود روی یکدیگر را بوسیده و هر کس دنبال زندگانی معمولی خود را گرفته بازی تمام میشود .

(۱۳۱) برکت کردن نان

زیاد شدن و برکت کردن نان یکی از معجزاتی است که در روایات ذکر شده بر طبق احادیث مسیحیون حضرت عیسی در زمان قحطی پنج هزار نفر جمعیت را در صحرا به پنج قرص نان سیر نمود یعنی بآن نانها دعا خواند و عدّه آنها لانعدو ولا نحصى شد مدت چندین روز برای همگی کفایت کرده زیاد هم آمد . مجالس شبیه این معجزه را نقاشان بزرگ بانواع و اقسام مختلفه کشیده از جمله پرده های معروف یکی در برلن که کار یکی از استادان ایتالیا نیست پرده بسیار بزرگ است که هشت نه نفر تقریباً باندازه جته طبیعی در جلو ایستاده و در پشت سر

ایشان صحرای وسیعی گسترده شده است که جمعیت درمیان آن صحرا و دور نما بروی زمین نشسته منتظر بی تعداد شدن تانها هستند . شبیه حضرت مسیح نیم تنه سرخ رنگی دربر داشته و بروی آن شنای آبی رنگ پوشیده رو بحوار یون کرده یکی از حواریون که شمعون باشد آن پنج قرص نان را در دست گرفته است .

تفصیل این معجزه را غالباً کشیش ها در روی منبر ذکر نموده کشیشی را مینویسند که جز این تفصیل موعظه دیگری از حفظ نکرده بود ده بده گردش کرده و در هر دهی يك روز میماند و همان يك مجلس را میگفت . از قضا یکروز کدخدای دهی بعد از وعظ او را در خانه خود نگاهداشت و گفت امشب را باید اینجا بمانید و فردا نیز ما را به موعظه خود مستفیض فرمائید . کشیش بیچاره شب را تا صبح در فکر بود تا ندیبری بخاطرش رسید باین ترتیب روز دیگر که بالای منبر رفت رو بمستمعین نموده گفت از قراری که احساس کردم بعضی از آقایان در موعظه که دیروز نمودم بعضی ایرادات دارند و بعضی از کلمات آن را چندان مطابق با احادیث و اخبار صحیحه نمیدانند لهذا همان موعظه دیروز را امروز نیز از سر گرفته مکرر میکنم تا اگر کسی چیزی بنظرش میآید بگوید .

کشیش دیگری در ایام صیام در یکی از دهات بالای منبر شرح مناقب و معجزات داده گفت حضرت عیسی در صحرا با پنج هزار عدد قرص نان پنج نفر را مدت چندین روز غذا داد آنها را سیر نگاهداشت . چوپان ده که یای منبر نشسته بود گفت کار غریبی نکرده است من هم ممکن است همین کار را بکنم . کشیش هلنفت خطای خویش شده دید بجای

پنج قرص نان و پنج هزار نفر جمعیت پنج نفر و پنج هزار قرص نان گفته هیچ حرف نزد و مطاب را در دل خود نگاهداشت تا سال آینده باز در ایام صیام همان موعظه را تکرار کرد و این بار اعداد را بجای خود ذکر نموده گفت با پنج قرص نان پنج هزار نفر را سیر نمود و بلافاصله رو بچوبان کرد و گفت آیا باز میتوانی بگری که این کار را میکردی؟ گفت بلی بدیهی است با نانهای سال گذشته!

کشیش دیگری این حدیث را ذکر نموده گفت با پنج قرص نان یا نصد نفر را سیر کرد.

محرر کشیش آهسته از پای منبر گفت یا نصد نیست پنج هزار است. کشیش بمحرر گفت حالا تو بگذار به بینیم یا نصد نفر را مردم باور میکنند تا بعد برسیم به پنج هزار نفر.

در اشآت این عبارت که بینیم یا نصد را قبول میکنند تا آنوقت برسیم پنج هزار ضرب المثل واقع شده و در مواقع مناسبه آنرا گفته یا مینویسند.

(۱۳۲) حس سر جوئی و فتایح آن

لا کند امین که از مهندسین و منشیان فرانسوی و در صد و چهل سال قبل ازین در پاریس در سن هفتاد و پنج سالگی وفات یافت مانند زن لوط بسیار سر جو بوده نه فقط حس سر جویش دانند سایر دانشمندان منحصر در مراتب علم و کمال بود بلکه در هر مرضوعی سر فرود برده و در هر گونه سر جوئی و تفتیش از پایه شجاعت قدم برداشته و بمقام بیباکی و سفاقت رسیده مینویسند در یکی از سفرها که مدتها در اسلامبول بود چندین مرتبه دید مقصر بن را بفلك بسته چوب میزنند حس

سر جوئی وی دابر آن واداشت که مزه چوب خوردن را چشیده و برای این کار وارد بازار شده از یکی از دکانها مختصر چیزی دزدیده او را نزد داروغه کشانیدند و بیست و پنج عدد چوب بکف یا های نازنین وی نواختند در اوائل جوانی که داخل در نظام شده بود نزدیک بود جان بر سر سر جوئی گذارد در یکی از جنگها با لباس قرمز که خوب نشانه واقع توانستی شد دور بین بدست گرفته و بخطوط دشمن نزدیک شده ترتیبات ایشانرا بدقت ملاحظه مینمود .

در تکمیل سر جوئیها، یکسواحل افریقا و آسیا سفرها نموده و جزو دانشمندانی است که برای تعیین شکل کره زمین بحدود استوا مأموریت یافته در ایتالیا که اهالی بسیار مذهبی هستند در ساحل دریا بکلبه یکی از ماهیگیران وارد شده دید شمعى در يك گوشه اطاق لابنقطع میسوزد . پرسید در روز روشن بر افروختن شمع چرا گفتند خاموش که اگر این چراغ خاموش گردد دریا منقلب شده امواج بی انجام آن تمام خانه ها و سر انجام ما را خراب خواهد کرد . لا کند امین یف بآن چراغ نموده گفت ببینم آیا دریا واقعا منقلب خواهد شد یا نه ولی مکت نکرده و از ترس کتک فرار نمود از آنجا رفت . در همین سفر بود که از یاباذن گرفت خواهر زاده خود را باز دواج خویش در آورد میگویند قصدش از این وصلت فقط تسکین حس سر جوئیش بود که میخواست ببیند آیا وصلت با محارم تفاوتی با سایر وصلتها دارد یا نه در اواخر عمر گوشش سنگین و کر شده از نعمت استراق سمع که در سر جوئی بسیار دخیل است محروم مانده وقتی که عضویت وی در آکادمی پاریس پذیرفته و جزو کرسی نشینان این مجلس شد و او

میبایستی عالی‌الرسم خطابه و رودیه خواننده و نطق تازه بنماید . یکی از اعضاء آکادمی که مرانب سر جوئی ویرا گویا فراموش کرده و کبری را برای او در این موقع نعمتی میدانست غیر مترقبه قطعه ذیبارا برای وی ساخته بود :

لا کند امین شد کرسی نشین مجلس ما

خوشا بحالتش کوشش کراست و آسوده

ولسی زیانتش گویا بدا بحال کسان

که کوششان شود از نطق تازه فرسوده

لا کند امین خود نیز از جمله شعرا بوده و اشعاروی در ادبیات ضبط

شده از جمله ایبانی چند در باره شخص لثیمی ساخته که ترجمه آنها از

این قرار است : شخص لثیمی که روز بروز از مخارج کم کرده بندخائر

می افزود در پای منبر واعظی را شنید که از خوبی صدقات صحبت بمیان

آورده و فصل مشبعی از فضیلت آن میگوید . چون واعظ از منبر بزیر

آمد شخص لثیم نزدیک او شد گفت امروز موعظه شما در قلب من خیلی

اثر کرده رفتم که از همین ساعت بیهوش بنصایح شما گوش داده در صد

جمع کردن صدقات بر آیم .

باری آخرین سر جوئی لا کند امین در موقع مرض موتش بود

که باصرار واداشت یکی از جراحان تازه جرخ فتق او را که سالهای

دراز با آن ساخته بود عمل نماید . جراح گفت این عمل خطرناک است

ولی لا کند امین دست از اصرار خود برنداشته گفت اگر بواسطه این

عمل مردم بر شما حرجی نبوده همه کس میدانند که من پیر و علیل و

این عمل جسی مشکل بود و اگر زنده ماندم و موفق شدم که : این عمل

را از اول تا آخر بدقت با چشم خود تماشا نمایم آنوقت نتیجه و تفصیل عمل را در مجلس آکادمی طرح نموده و شرح مفصلی در تعریف و تمجید شما ذکر خواهم کرد .

جراح مشغول عمل و مریض در ضمن مشغول تماشا شده با وجود درد شدید و مشقت در هنگام عمل لایق قطع میگفت درست بمن نشان بدهید تا بدقت دیده بدانم چه میکنید .

بعد از عمل و فات یافته نتیجه که از این آخرین سر جوئی برد

مردن بود .

(۱۳۳) رقص بلا اختیار

در سال هزار و دوازده میلادی در کلبسیای یکی از دهات مملکت ساکس کشیشی در شب عرفة با جمعیتی از دینداران مشغول ادای فرایض و خواندن دعاها بوده در همان نزدیکی ها اطراطوس نامی که چندان اعتقاد بمذهب نداشت باهیجده نفر از همکلاسان خود که سه نفر از آنها زن بودند در سر قبرستان بعیش و عشرت پرداخته آواز و تصنیفهایی که مضمون آنها با مراتب تقدس و دیانت چندان مطابقت نداشت میخواندند و غوغا بر پا نموده حواس کشیش و صحابه اش را پرت کرده مانع از تدفین در انجام تشریفات مذهبی و مراسم معموله شده بودند .

کشیش بزبان لپن ابتدا ایشان را منع نمود ولی ایشان نپذیرفتند و مشغول برقص شده کشیش را تمسخر کردند دل آن مرد بدرآمد و رو با آسمان کرده مسلمات نمود که آن جماعت تا یک سال دیگر بهمان ترتیبی که میرقصند برقصند این دعا یافی الحقیقه این نفرین مستجاب

شده آن جمعیت یکسال تمام شب و روز مشغول رقص بوده هیچ آبی ممکن نبود از رقص کردن خود را باز داشته و بتوانند فراغت حاصل نموده باشند . در تمام این مدت هیچ غذا نخورده خوابیدن نیز از ایشان سلب شده سرما گریز و انقلابات هوا در ایشان هیچ اثر نداشته و خستگی اسباب انقطاع رقص نشده و اگر هم احیاناً چیزی از ایشان میسر سیدند فرصت آنکه يك كلمه جواب بدهند نداشتند . لباس و کفش آنها نیز بحال اول باقی مانده هیچ یاره و مستعمل نشده فقط چیزی که مشاهده میشد آن بود که در طی این يك سال زمین در زیر پای ایشان مانند توتیا نرم و کوبیده شده ابتدا پاها بعد تازانو و بعد تا کمر متدرجاً در خاک فرو رفته یکی از تماشاچیان یعنی پسر آن کشیش که خواهرش یکی از آن سه نفر زن بود خواست او را از حرکت باز داشته و مستخاص نماید ولی همینکه بازوی آن زن را چنگ زده و بقوت گرفت بازو از بدن خواهر جدا شده در دست برادر ماند بی آنکه یکقطره خون از محل آن جاری گردد یا آنکه آن زن از این اتفاق اندک احساس بدرد نموده لایق تقطیر برقصیدن خود مشغول بود در سر سال که موعد انقضای این سیاست بود کشیش با اتباع خود بقبرستان آمده و با آن جماعت آشتی نموده ایشانرا بکلیسیا برای خواندن دعا آورد و رقص اجباری ایشان بکلی موقوف شده ولی تا آخر عمر آن جماعت بملاحظه عادتی که در آن یکساله اخذ نموده بودند مبتلا بر عشه و بعضی حرکات بیقاعد در تمام اندام شده هر کس ایشان را میدید باز گمان میکرد که در حال رقصیدند .

بدیهی است بمقتضای آنکه گفته اند الامادة كالطبيعة التامة از نتیجه

يك سال رقصیدن بايد تعجیبی نداشت كه فى الجملة اثرى از آن همه رقص در شخص باقى بماند .

(۱۳۴) عدل و راستى

النجاة فى الصدق كما ان الهلاك فى الكذب را نیز مانند بیشترى از چیز های دیگر باصطلاح متعارف از این گوش گرفته و از آنگوشش بدر کرده میگوئیم دروغ مصالحت آمیز را باید بسط داده قانون راستى و درستى همه وقت دارای استثناءها بوده و ظلم را بر عدل در اکثر اوقات باید ترجیح داده این است كه بالنتیجه گرفتار عواقب بد گشته و مغلوب میشویم ولى یكى از دوستان میگفت من آنچه در عمر خود تا کنون بتجربه دیده ام این است كه همه وقت پاطيك دولت انگلیس را فایق دیده و هیچوقت نشنیده ام كه انگلیسها بالاخره مغلوب شده در پیدا كردن سبب این مسئله متحیر مانده نمیدانم چه میکنند كه اینطور میشود گفتم آن سببى را كه من احساس نموده و یقین بآن کرده ام این است كه در انگلستان نسبت بجاهای دیگر عده زمامدارانى كه راستگو و درستکارند مخصوصاً در طبقات عالیه بیشتر از سایر جاها بوده و بهتر منتفت این نکته اساسى شده اند كه ورد زبان یكى از سیاسى دانان تاریخى انگلیس يعنى ورد زبان لرد فون بوده میگفت هر منقلبى مغلوب متقاب مافوق خود گشته چیزى كه مغلوبیت ناپذیر است راستى و درستى است كه اگر هم احیاناً تقاب بر آن غلبه نماید آن غلبه موقتى و زوال پذیر بوده حق بالاخره ظاهر و آشكار شده راستى و درستى كار خود را خواهد كرد .

اگرچه در تمدنهای کنونی دروغ و تقاب از جملة وسایل بسیار

مهمه بوده و نامداران امور از ارتکاب بآنها خود را ناگزیر میدانند معذک
لین رویه غالباً بتوسط سیاسی دانان بست و متوسط بموقع اجرا گذارده
شده و اگر در جزو زمامداران درجه اول اشخاصی مانند لرد دفرن و
امثال او بلکه بالاتر از او پیدانشوند که برآستی و فقط برآستی رفتار نمایند
زمام یلتیک مغلوبیت ناپذیر بدست نیامده اگر نادر شاه دروغگو و متقلب
بود نادر شاه نمیشد و اگر انوشیروان یا سلمان فارسی ظالم و بی وجدان
بودند عدل نوشیروانی و حکومت سلامانی ضرب المثل واقع نشده بالعکس
ساطنت صفویه انقراض نیافت مگر بواسطه آن چیزهایی که ضد آن
چیز در وجود نادر شاه بودیمه گذارده شده بود .

البته مدیر محترم عصر جدید خوب بخاطر دارند که لرد دفرن با
چه خوشروئی و متانتی بعد از سلام و تعارف بکسانیکه نزد او میرفتند
میگفت آیا بمن کاری دارید که باید من آن کار را انجام بدهم یا فقط
برای صحبت و ملاقات نزد من آمده اید ؟ و البته بهتر از من مسبوکید
که رجال فعال انگلستان در موقع کار صحیحاً کار کرده مثل اکثری
از رؤسا و رجال دیگر نیستند که در برابر واردین و ارباب رجوع
ساکت نشسته و بیکدیگر نگاه کرده و در مقابل کار بیکار مانده یا بر
خلاف وجدان خود صحبت کنند . قصدم این است که آرزو کنم تمام
زمامداران باید مانند لرد دفرن و امثال او بوده و مدعی بر آن نیستم
که تمام اولیای امور دوات انگلیس همه فعال همه راستگو و همه درستکار
هستند بلکه قصدم این است که بگویم در هر مملکت اگر معدودی از
صاحب نفوذان درجه اول برآستی و درستی رفتار نمایند کافیهست که
جریان یافته و سعادت منبسط شده طبقات بست و طبقات متوسطه بر فرض

آنکه همه درستکار و صحیح‌العمل بوده ولی رؤسای بزرگ و رجال درجه اول بیکاره یا بطی‌العمل باشند روز کار مردم تباہ شده و رشته سیاست از هم گسیخته چه رسد به آنکه تمام طبقات کارکنان دولتی همگی فرضاً فاسد و ظالم باشند - يك تن از زمامداران عالیه اگر عدالتکار باشد بهتر از آن است که هزاران نفر از زیر دستان وی راستگو و درستکار بوده درجه قدرت هر قدر بالا تر است نتایج حاصله از آن نیز بالاتر یعنی عدالت‌های منتخبه بالا تر و بزرگتر یا ظلم‌های واقع شدیدی‌تر و فاحشتر خواهند بود .

(۱۳۵) فقیر و جوکی و مرتاض

این سه کلمه گاهی بجای یکدیگر استعمال میشوند بیشتر در هندوستان مصداق خارجی داشته فقیر هندی با آنکه لفظاً عربی است ولی قبل از ظهور اسلام و نفوذ اعراب در هند وجود داشته بودا خود فقیری بوده است که گدائی و دوره گردی کرده و کشیشهای بودائی و وظیفه شان تکدی و تحمل مشقات و ریاضات است .

در طریقه برهمنی نیز فقرا میدان پراوتبساطی داشته از صدقات زندگی کرده داخل در خیر و شر متمدنین نشده و تمام عمر خود را مجرداً و بیکار گذرانده فوته مختصری بکمر بسته و چماقی برای دفع حیوانات بدست گرفته هر چه نصیبشان بشود خورده طبیعت یعنی هوای گرم آن نواحی نیز با طرز زندگانی آزادانه ایشان موافقت داشته بهمین دلیل است که این سنخ فقیر در ممالک سرد سیر بومی نشده مردمان بلاد شمالی باید کار کرده و خود را از سرما محفوظ داشته لباس های گرم بپوشند . فقرا در وطنهای اصلی خویش یعنی در مناطق محترقه خوب

نشورنما نموده هیچگونه انقلاب سیاسی مساکی در ممالک اسباب انحراف زندگی ایشان نشده خود را بسگ تشبیه نموده میگویند ده صفت در سگ است که ما نیز باید همه وقت دارای آنها باشیم از قبیل همیشه گرسنه بودن بیخانمان بودن شب زنده دار بودن وفا دار بودن متحمل مصائب شدن خرده غذا خوردن بیقید و بی خیال بودن .

یکی از چیزها که در طریقه فقر معمول است نه فقط تنها بودن و احتراز از زندگانیهای اجتماعی است بلکه باید هیچوقت در یکنقطه و محل ثابت و برقرار نمانده بهر جا که میرسند با بدن عریان بروی زمین خوابیده شب دیگر بآن مکان نباید رجعت نمایند . این فقرای حقیقی بعکس آنچه گاهی شنیده شده است هیچوقت دزدی و آدم کشی نکرده کسانی که در هندوستان آدم میکشند اعضای حزب مخفی مخصوصیند موسوم بحزب مرگ پرست که سعادت افراد بشر را در مردن دانسته و باصطلاح خود خدمت بنوع کرده هر کس را که ممکنشان میشود کشته سه هزار سال است که این حزب در ماوراءالنهر رودخانه کانتز مشغول آدم کشی بوده و تا کنون نتوانسته اند آنطوری که بایست از اعمال ایشان جلوگیری نمایند .

فرا در هندوستان بسیار محترم بوده دعا و نفس و اورادشان را برای شفای مناجین و بسیاری از مرضا مجرب دانسته مخصوصاً فقرائی که باصطلاح ریخت کشیده و کسب مقامات نموده باشند . ریاضتهای شاقه و اعمال متبعه داشته مینویسند بعضی خود را اگردن در خاک دفن نموده و مدتها بهمین وضع مانده یا آنکه دست و بازوان خود را در مدت چندین سال بجانب آسمان بلند نگاهداشته و بهمان قرار باقی گذارده

اغلب طوری میشود که دستها بهمان شکل و امتداد مانده و خشک شده دیگر پائین نمیآید . بعضی دیگر مدتها در آفتاب سوزان ایستاده یا خود را بگرییدن زنبور و مار و عقرب داده جو کبها که باید طی مراتب کرده تا بمقام برهمنی برسند این نوع ریاضات شاقه را بخود رو اداشته یکی از سیاحان انگلیس مینویسد یکنفر جوگی دوازده سال متوالی بیآنکه بنشیند یا بخوابد ایستاده سر پا زندگی نموده دوازده سال دیگر نیز دستها را در قله کله خویش قلاب نموده و انگشتان درهم کرده بهمین وضع باقیماند .

چیزی که از همه بالاتر دیده شده و کمتر کسی باور میکند آنست که زنده زنده بگور نموده و بعد از مدتها سر از قبر بیرون آورده یکی از صاحبمنصبان قشون انگلیس حکایت کرده میگوید بعد از آنکه فقیر و مقدمات این کار را که ذکر آنها مفصل است انجام داده حاضر شد . بامهاراچه و ژنرال انگلیسی . بوقه خدا حافظی نموده گفت . هیای رفتن هستم . باموم تمام منافذ بدن خود را باستثنای دهان مسدود کرد و لباس های خود را بالتمام کننده عریان شد زبانش را مطابق تعلیمات وی بعقب خوابانده و طوری کردند که مجرای نفسش گرفته شده نبض و تنفس و قلب فقیر از حرکت افتاده بدنش بکلی سرد شد . آنوقت او را در کیسه گذارده سر کیسه را خوب دوخته و تمام درز های آن کیسه را لاک کرده و در صندوق محکمی نهاده مهاراچه آنرا مهر کرد و صندوق را در قبر گذاردند و خاک بروی آن ریخته صاف نمودند و قدری جو درروی آن مقبره کاشته آب دادند و قراولان چندی که شب و روز کشیک میکشیدند در آنجا گماشتند و مهاراچه شرط احتیاط را

از دست نداده در ظرف دو ماه دو نوبت بان محل آمده و فبر را شکافته فقیر را در جای خود سرد و بیجان یافته دوباره او را با همان ترتیبات باقی گذارد تا وقتیکه موقع بیرون آوردن وی رسید یعنی دو ماه گذشت باز روزی که او را بیرون میاوردند من با جماعت سابق در آنجا حضور بهرسانده وقتیکه صندوق را از خاک در آورده و قفل و بسته‌های آنرا شکسته فقیر را از کیسه بیرون کشیدند دیدیم نبض و تنفس و قلب به همانقرار یعنی بدون حرکت بوده فقط از آثار حیات چیزی که در آن جسد احساس میشد آن بود که قلۀ کله اش فی الجمله گرم بوده آنوقت دهان فقیر را باز کرده زبانش را بملایمت برگردانده و بعد آب داغ بروی تمام بدن ریخته و مدتی مشت و مال دادند تا کم کم بدن گرم شده نبض نمودار و نفس بآمد و شد در آمد - بالاخره فقیر بحال آمده و از جا برخاسته تبسم کنان قدم برداشته گفت در هنگام زندگانی تحت الارضی پیوسته خوابهای خوش دیده و عوالم سرور آمیز سیر نموده فقط وقتیکه مرا بحال میاوردند قدری بمن بد گذشته و احساس بکیجی و دوار سر کردم ولی اکنون که کاملاً بیدار شده و بر سر پا ایستاده‌ام هیچ عیب و عاتی در وجود خود نیافته و هیچگونه کسالت و ملالی ندارم.

(۱۳۶) الناس امة واحده

یکی از چیز هائیکه در تمدن کنونی بیشتر از همه چیز اسباب اختلاف و نفاق بنی نوع بشر و مورت حدوت بلیه های عالمسوز شده است مسئله تمایز ملیتهای مصنوعی است که اسلحه بسیار قاطعه بدست جمعی دون جرم دیگر داده افراد بشر در زمان وحشیگری و زندگانی طبیعی حیوانی فرادا و تن بشن در جنگ زندگانی با یکدیگر ستیز نموده

و در حالت نیم وحشیگری و تمدنهای قدیمه يك سر کرده جمعیت خویش را جلو رانده و با سر کرده دیگر جنگ نموده ولی اکنون در این تمدن فعلی تمام يك ملت است که با ملت دیگر در میدان جنگ رو برو شده یا تمام چند ملت است که با تمام چند ملت دیگر زد و خورد نموده از طریقین کرور کرور تلفات داده آبادی ها را سوزانده و اهالی را بخاک سیاه مینشانند !

سی سال قبل حکیم باشی طاووزان میگفت کره زمین بقدری کوچک خاق نشده است که یک نفر پادشاه برای سلطنت تمام آن کفایت نموده و بقدری بزرگ خلق نشده است که چندین نفر پادشاه بدون تصادم بتوانند در آن سلطنت کرده این است که همه وقت جنگ برقرار خواهد بود .

بلی اما قطع نظر از بزرگی یا کوچکی کره زمین و قطع نظر از اینکه کره زمین اکنون بواسطه وسایل ارتباطیه بسیار بسیار کوچک شده است برای موقوف کردن جنگ و حصول صلح دائمی باید آن چیزی را که باعث جنگ میشود از میان برداشته و آن يك چیز فقط مسئله تسلط شخصی يك یا چند نفر است بر جمع دیگر . پس باید سعی بر آن داشت که تسلط شخصی مبدل بتسلط قانونی شده و اصول قوانین در تمام نقاط دنیا يك نواخت باشد تا در تمام سطح کره زمین يك امت واحده تشکیل شده آنوقت بگوئیم الناس امة واحده و مخصوصا وقتی میتوانیم بگوئیم الناس امة واحده که عقاید مختلفه تبعیدی از میان برداشته شده اختلافات ملل از این حیث مرتفع گردد و اینمعنی حاصل نمیکردد

جز آنکه اکثریت قوای دنیا با آگاهان یعنی بادانایان معرفه الروح
تجربتی باشد

(۱۳۷) خطابه و خیر مقدم

از هانری چهارم سبب سفید شدن موهای سرش را پرسیدند
گفت از بس در هنگام ورود بشهرها یا در مواقع دیگر نطقهای مفصل
و خطابه های مغلق شنیده ام موهای سر من سفید شده در سلطنت خود
هیچ زحمتی بالا تر از این زحمت نیافته ام . و حال آنکه هانری چهارم
از جمله کسانی بود که بتدبیرات عمایه گاهی از زیر این قبیل بارهای
گران جسته و نطق آقاایان را قطع نموده خود را خلاص میکرد مثلا
وقتی وارد یکی از شهرهای بزرگ شده و کلاهی بلدی با کلاوتر
باستقبال وی شتافته کلاوتر لایحه مفصل را در دست گرفته و عینک بچشم
گذارده شروع بخواندن کرد و گفت اعلی حضرت تا اسکندر کبیر و قیصر
روم وقتی که پس از فتح و ظفر وارد شهری میشدند . . . هانری کلام وی
را قطع نموده گفت محققا اسکندر کبیر و قیصر ناهار خورده متل من
گرسنه نبودند و تا آخر بخطابه گوش میدادند ولی من که از شدت
گرسنگی نزدیک است ضعف بکنم معذرت خواسته خطابه ورودیه شما را
تا باخر خوانده و شنیده شده فرض نموده بسیار ممنونم . وقت دیگر
مقارن هنگامی که نطق شروع بنطق نموده بود الاغی نیز بنای عرعر
را گذارد . هانری گفت از هر دو ممنونم کافی است ا

بعضی خطابه های مختصر و مفید نیز در تواریخ یاد داشت شده

لوی چهاردهم وقتی که وارد شهر ریمس میشد کلدخدا چند بطری شراب
و مقداری کلابی در سینی نهاده و جلو آورده گفت بهترین چیزهایی

که بمنزله خطابه میتوانیم تقدیم حضور مبارك بکنیم شراب این شهر و کلابیهای آن و قلوب پر از اخلاص ساکنین این بلد است. لوی چهاردهم گفت این خطابه شما بهترین خطابه ایست که من تا کنون در تمام مدت عمر خود شنیده ام .

از جمله خطابه های قشنگ دیگر بسیار مفید و مختصر خطابه ایست که سفیر لوی چهاردهم در هنگام عقد مصالحه با پادشاه اسپانی و خواستگاری دختر او برای لوی چهاردهم ادا نموده چون سفیر بمجلس سلام در آمد گفت اعلیحضرتا پادشاه متبوع من صالح را بشما . . . و فوراً رو بدختر پادشاه کرده و تعظیم نموده گفت و قلب و تاج و تخت خود را بشما تقدیم مینماید .

لوی پانزدهم گرفتار نطق روده دراز کثیرالنسیانی شده بود که متصل دست بیپشانی خود زده و کلماتی را که میبایستی بگوید با کمال زحمت بخاطر آورده و بعسرت ادا مینمود . شاه بیحوصله شده گفت خواهشمندم که نطق خود را بدو کلمه ختم کنید . از خوشبختی نطق عبارت زنده باد پادشاه را بنظر در آورده و این کلمه را ادا نموده هم خود و هم مستمعین را آسوده و راحت کرد .

یکی از ولیعهد ها که تازه متولد شده بود و کالای پارلمان بزیاارت گهواره وی رفته نطقی که رئیس مجلس کرد این بود که ما برای تبریک تولد والاحضرت اینجا شرفیاب شده امید داریم که اولاد ما در عصر خود خدمتگذار این وجود مبارك باشند .

یکی از سردار های بزرگ فرانسه وارد شهر کوچکی شده کلاتر گفت میدانم از شنیدن خطابه ها تا چه درجه در عذابید و بهمین

ملاحظه شما را از شنیدن خطابه بسیار مفصلی که چندین قصیده و غزل در آن مندرج است معاف نموده شما هم در عوض اهالی این شهر را از سرباز دادن معاف بفرمائید .

سردار خندید و وعده معافیت داد . کلا نتر گفت اما بخاطر شریف سپرده شده باشد که اگر فراموش نموده و بوعده خود وفا نکردید سال دیگر خطابه گذشته را بخطابه آینده که مفصل تر است متضمّن نموده و هر دو را بدون حذف يك کلمه بسمع مبارك خواهم رساند .

همین سردار که پرنس دو کننده بود بیکی از شهرهای ایالت بورگنی ورود نمود خطیب گفت بیست دلیل در دست است که چرا ما برای شما شایک توپ نکردیم دلیل اول آنکه توپ نداشتیم دلیل دوم آنکه توپچی نداشتیم سردار گفت خیلی ممنون میشوم که از شنیدن هیچده دلیل دیگر مرا معاف نموده و خطابه را بهمین جا ختم کنید . کد خدای یکی از شهرها در هنگام ورود حکمران گفت دو چیز است که در این شهر اسباب اذیت حکمرانان شده و می شود یکی خطابه های ورودیه و دیگر پشه های گزنده از اولی من قول میدهم که حکمران محیوب خود را معاف داشته و برای دفع بلیه دوم توصیه میکنم که هیچ وقت بی پشه بند نخوابید .

و کلاهی بلدی یکی از قصبات مکتب دار را جلو انداختند که در هنگام ورود حاکم نطق نماید . مکتبدار چون بها کم رسید با دست جمعیت و کلاهی بلدی را که در عقب او بودند نشان داده گفت این آقایان که از نطق کردن سر رشته ندارند مرا (و با انگشت اشاره بسینه خود نمود) مأمور کرده اند که بشما بگویم خوش آمدید .

خطابه محمد رضا بيك را بحضور لوى چهاردهم چون از آن مختصر تر تصور نمى شود از جمله خطابه هاى خوب دانسته و آنرا بمراتب بر خطابه هاى كه از قول او ساخته اند ترجيح داده و اين موقع را باز براى طرفدارى از محمد رضا بيك خودمان مغنم شمرده و از ذكر خير او خوددارى نميكنيم

(۳۸) بازى مهر گياه

ما كياول كه از مورخين و نويسندگان ايطاليا و خصوصيات وى مستغنى از بيان يعنى همان نويسنده ايست كه كتاب پرنس را نوشته است. در چهار صد سال قبل يك بازى خنده دار براى تماشاخانه ساخته آن بازى موسوم ببازى مهر گياه است. قبل از شروع بآن در اينجا يك حاشيه رفته مينويسيم كتاب پرنس كه نكات و دقائق علم يلطيكى دولتى را بان اصطلاحى كه عوام در بين خود معمول داشته يعنى يلطيك را با حرامزادگى و تقلب مرادف ميدانند كاملاً داراست از كتب بسيار مهمه و معروف بوده بعضى چنين گفته اند كه ما كياول اين كتاب را براى فرمانگذاران عصر خویش نوشته است تا در مراتب ظلم و استبداد تكميل شده خط سير و تكليف خود را از روى بصيرت بدست آورده و هر چه كه نميدانند بياموزند. بعض ديگر گفته اند اين كتاب محض برهنه نمودن اعمال ظالمين و ظاهر ساختن وسايس مستبدين برشته تحرير در آمده ما كياول كه وطن پرست بود خواسته است آنان را رسوا و اعمال ابشان را كاملاً آفتابى کرده باشد. در هر حال مقصود ما از اين مقاله تفصيل بازى مهر گياه است كه ما كياول آن را ساخته و در شهر فلورانس كراداً بمعرض نمايش در آورده در عمارت پاپ نشين

رم نیز تماشای این بازی اسباب مسرت خاطر یاب لئون دهم و تمام خائفای
محترم مسیحی و کشیشانی گشت که در آن محضر شریف حضور داشتند
باز حاشیه رفته مینویسیم مهر گیاه که مقصود ریشه آن است بیخ لناع
و عربی بیروح الصنم نامیده شده میگویند بیروح صنم بوده که بیروح
الصنم خوانده شده این ریشه شبیه به روسک بیروح یا انسان بیجان است
که لخت و عریان بوده و گاهی دو ریشه بیکدیگر پیوسته آن دو ریشه
که در حقیقت يك ریشه منشق یا يك ریشه ایست دو شعبه شبیه بدوران
آدمی است که از بالا بیکدیگر وصل گشته یا مانند دو نفر مرد و زنند
که ایستاده همدیگر را در آغوش کشیده و بهمین ملاحظه است که
صایب تر و ماده خوانده شده آنرا برای حصول مهر و محبت فوق العاده
مؤثر دانسته اسباب بروز عشق و شیدائی پنداشته فوائد موهوم و خواص
افسانه آمیز برای آن قائل شده اند . این گیاه سمیت شدیدی داشته
و بدین واسطه کمتر استعمال شده در طب کنونی از خواص مخدره و
منومه آن قطع نظر نموده و متروک داشته میگویند دیده شده است که
فقط دست زدن بان اسباب گیجی و دوار شده است .

در کتب تواریخ می نویسند یکی از سرکردگان معروف رومی
که در افریقا بجنک رفته بود در مقابل دشمن عمداً عقب نشسته مقداری
از آذوقه و ذخایر خود را بجا گذارد که دشمنان آمده تصرف کردند
از جمله چند کوزه شراب بود که مهر گیاه بآن زده شده سر بازان دشمن
چون از آن نوشیدند بحالت بیخودی وانحاء در آمده آنوقت سر کرده
مزبور برگشته ایشانرا در کمال سهولت مقهور نمود .

ولی قطع نظر از این فواید جنگی و استعمالات طبی این ریشه چه در مشرق زمین و چه در فرنگستان بیشتر در طب النساء و در عملیات سحر آسا و افسونگری بکار رفته چنین گمان میکردند که علاوه بر مهر و محبت در تقویت اعصاب مدخامت تامه داشته زنان ناز ارا صاحب اولاد کرده و در مقام خود بمراتب بالا تر از توپ مروارید و شب چهار شنبه سوری بوده « باز يك حاشیه دیگر » : برای کردن این ریشه از زمین ترتیبات مخصوصی فراهم آورده سك را بار بسمان بان گیاه بسته و او را كتك زده میرانند زیرا در حین كنده شدن و بیرون آمدن آن آدمکها از خاک حساسیت و تأثر فوق العاده آنها که گاهی صدای ضجه و ناله شان بگوش مستمعین نیز میرسد تا حدی است که ممکن است اسباب نزول بلا گشته لهذا سك را باین کار و امیدارند تا اگر بایه و خطری باشد بسك خورده سایرین معاف بمانند . علاوه بر این با نوك شمشیر سه دائره دور تا دور آن گیاه بروی زمین رسم نموده بگوشتها پنبه گذارده و بجانب مشرق نگاه کرده بکنفر رقصیده دیگران ساز زده و تصنیفهایی که چندان عصمت آمیز نیستند خوانده در مملکت فرانسه نیز این عقاید و ترتیبات مرسوم و معمول بوده شاید اکنون هم در بعضی نقاط ایتالیا مخصوصاً در میان روستائیان هنوز منسوخ نشده و بآن عقاید باقی باشند .

اما در باب بازی مهر گیاه با آنکه این بازی را ما کیاول ساخته و در محضر پاپ هم باحسن تلقی پذیرفته شده است معذک ما آنرا بمراتب تراکت نویسی چندان موافق نیافته و شاید بهمین ملاحظه بود که در این مقاله اغاب بذکر حواشی پرداخته و باصطلاح از این ستون بان میگردیم

ولی بالاخره چون وعده دادیم چاره نداشته با کمال یرده پوشی و اختصار
 مینویسیم : پیر مرد متمولی بسیار حریص بدنیا دارای زن جوان بسیار
 خوشگلی است ولی هیچ اولاد نداشته و هر کاری که برای اولاد آوردن
 میکند بیفائده مانده تا آنکه یکنفر از دلباختگان آن زن بشوهر میگوید
 من بتریبی که در پاریس دیده‌ام میتوانیم مقداری مهر گیاه که اسباب
 هلاکت نشود باین خانم خورانده آنوقت محققاً اولاد آورده ولی محذوری
 که هست يك چیزى است و آن این است که سمیت این دوا در اولین وهله
 که در باره اولاد اقدام میشود ممکن است بمرء اثر نموده اسباب هلاکت
 وی گردد ولی دفعات بعد هیچ خطری نداشته و هیچ آسیبی روی
 نخواهد داد .

شوهر باین معالجه خشنود ولی در باب اولین مرحله بدیهی است
 متحیر مانده و امتناع نموده بعد از گفتگوهای زیاد و مصلحت یا کشیش
 اولین اقدام را بعهده شخص ثالثی که وجودش در دنیا چندان متشاء اثر
 نباشد یا وجداناً واجب القتل و بمنزله آن سک ریشه کن باشد واگذار
 نموده بدیهی است آن شخص ثالث همان عاشق دلباخته است که با
 لباس مبدل ورود کرده و در حینى که صاحب خانه شادمانیها نموده و
 کشیش دعاها میخواند در صدد انجام خدمتی که از او خواسته اند بر
 میآید . و گویا در همین موقع است که بیشتر اسباب خنده و مسرت
 خاطر تماشاچیان محترم حاصل گشته در هر حال بقول آن رفیق خودمان
 فلسفه این بازی در آن است که مردمان فوق العاده حریص بدنیا ممکن
 است محض انجام مقاصد خویش بهر گونه کاری که بدتر از آن نباشد
 تن بقضا در داده کردن نهند .

(۱۳۹) نظم و ترقی

نظم وقتی که برقرار شد ترقی نیز پیدا شده ترقی بدون نظم امکان ناپذیر بوده نظم و ترقی ممکن نیست جز بجریان عدالت . حکومت کردن در مملکت اجرای عدالت یعنی برقرار نمودن نظم و تحصیل ترقی است حکومت کردن استبداد یکنفر بر يك مملکت هزاران سال طول میکشد تا يك وقت اتفاقاً اسباب نظم و ترقی گشته زیرا هزاران سال طول میکشد تا یکنفر مثل انوشیروان ملقب بعادل پیدا شده که مسئول وجدان نیکوی خود باشد . پس اشخاص عدالتخواه برای پیشرفت امور اجتماعی یعنی برای حصول نظم و ترقی در تمدنات جدیده از مسئولیت وجدانی که دیربدر پیدا میشود قطع نظر نموده و بهر طرزى که ممکن میشود و مناسب زمان است اولیای امور را دارای مسئولیت کرده حکومت با مسئولیت را بر حکومت بدون مسئولیت ترجیح میدهند اعم از آنکه حاکم يك نفر باشد یا چندین نفر .

وزارتخانه هائی که برای نظم است عدلیه داخله و وزارت جنگ است و وزارتخانه هائی که برای ترقی است وزارت معارف و فواید عامه و امثال آن و وزارتخانه هائی که در هر دو موضوع خدمت میکنند وزارت امور خارجه و مالیه و یست و تا کراف است . اجزاء این وزارتخانه ها و ادارات تابعه تماماً باید مسئولیت داشته باشند تا هر يك بتکلیف خود رفتار نموده و در نظم و ترقی مملکت خدمت بکنند نه آنکه منحصرأ در نظم و ترقی خود بکوشند که منافع شخصیه را همه وقت منظور داشته و تحصیل مقامی بالا تر نمایند .